

یکی را برتر از قطعه حیاتش  
 در آن بر جانش با بر آن  
 جواب خوابهای خوشش  
 یکی را که شمال از در او  
 جو افندی که سوی شاه میرفت  
 چه روی نه مستشین کرد  
 که چون در صحبتش باز یابا  
 مراد در مجلسش یاد آوردی  
 بگویست در زندان غریبی  
 چنینش با کینه پسند رنجور  
 چه خورد آن بهر مند از دلش  
 چنان رفت آن و حیتش از پیش  
 نهال و عده اش با تو گسرید

بلی آنرا که ایزد بر کزیند  
 ره اسباب پرورشش  
 نتابد جز سوی خود روی او را  
 بدست غیرتار حشش نخواهد  
 نخواهد دست او در دامن  
**طلب کردن پادشاه معروف علی السلام برای توبه فرستادن**  
**کردن وی تا آنچه میان او و زمان مهر کند نشسته تفتض نمایند**  
 بسا قفلا که ناپیدا کلید است  
 بود چون کار در اینج درج  
 زنا که دست صنمی در میان  
 بود آید زنجیب آنرا کشای  
 چه بسوف دل ز حیلتهای خود  
 بجز ایزد مانند او را بنیای

بصد روزه معشوقی نشیند  
 همین این دآتش کم بسند  
 ز هر کس یکسانه خوی او را  
 بغیر خولش حق حشش نخواهد  
 اسیر دام خویشش نخواهد  
 بروراه گشایش نابدیر است  
 پیشش کوشش فلک و نطفای  
 بفتحش هیچ صانع از کی نیست  
 و دیوت در کن دشمن هر ترا  
 برید از رشتت تیر بر سوزند  
 که باشد در نوایب تکلیکهای

یکی را برتر از قطعه حیاتش  
 در آن بر جانش با بر آن  
 جواب خوابهای خوشش  
 یکی را که شمال از در او  
 جو افندی که سوی شاه میرفت  
 چه روی نه مستشین کرد  
 که چون در صحبتش باز یابا  
 مراد در مجلسش یاد آوردی  
 بگویست در زندان غریبی  
 چنینش با کینه پسند رنجور  
 چه خورد آن بهر مند از دلش  
 چنان رفت آن و حیتش از پیش  
 نهال و عده اش با تو گسرید

بلی آنرا